

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# تمرد

بر اساس زندگی شهید  
سرلشکر ولی الله فلاحی

نویسنده: دکتر عباس فلاح



مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات سوره سبز |

تهران - ۱۴۰۱



مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات سوره سبز

ناشر برگزیده و برتر فرهنگ و ادب ایرانی

- نویسنده: دکتر عباس فلاح
- ویراستار علمی: دکتر محسن صادق نیا
- ویراستار ادبی: سید حمید رهنما
- صفحه آرا: سید علی هاشمی دهرخی
- نمونه خوان: مجتبی فریدون خان
- نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۱
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

مرکز پخش:

تهران - خیابان ولی عصر (عج)

نرسیده به تقاطع خیابان بهشتی

خیابان عبادی - شماره ۱۵ - ط ۳ - واحد ۶

مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات سوره سبز (معاونت بازرگانی)

تلفن: ۲ - ۸۸۱۰۴۴۳۰ - ۰۲۱ و ۰۹۱۲۵۱۳۱۲۶۸

نمونه

بر اساس زندگی شهید  
سر لشکر ولی الله فلاحی

تمرد، دکتر عباس فلاح  
تهران: مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات سوره سبز  
۹۷۸ - ۶۲۲ - ۷۰۰۳ - ۴۰ - ۶  
فیفا  
ارتش جمهوری اسلامی ایران - خاطرات - شهدا  
۱۴۰۱ / ض ۳۷ چ ۹ / DSF ۸۰۷۵  
۸ فا ۳/۶۲  
۲۷۷۷۴۸۰

کلیه حقوق © اعم از چاپ، تکثیر و نسخه برداری محفوظ است.

نقل و چاپ بخش هایی از متن با ذکر منبع آزاد است.

## مقدمه

هشت سال جنگ تحمیلی، تنها هشت سال از جان‌گذشتگی و دفاع مقدس در برابر تجاوز بیگانگان به میهن اسلامی مان نبود، بلکه هشت سال درس را برای ایران و ایرانی در پی داشت؛ درسی که با ثبت در تاریخ می‌تواند راهگشای نسل حاضر و نسل‌های آتی باشد؛ درسی که دست‌اندرکاران فرهنگ و هنر باید برای استخراج آن از دل تاریخ و شناساندن آن به مردم مجدانه اهتمام ورزند. سزاوار نیست که مهلت دهیم غبار زمان بر صفحه‌صفحه‌های تاریخ جنگ بنشیند و حقایق، معارف و ارزش‌های آن را به دست فراموشی بسپرد.

هشت سال جنگ تحمیلی مصداق بارز آیه ۶۶ سوره انفال است که می‌فرماید: «الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»

اکنون (پس از جنگ بدر) خدا بر شما تخفیف داد و معلوم کرد که در شما ضعف (ایمان) راه یافته، پس اگر از میان شما صد نفر صبور و پایدار باشند، بر دوست نفر پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند، به توفیق الهی بر دوهزار تن غلبه کنند و خدا با شکیبایان است.»

خداوند به آنان که خود را خالصانه به ارزش‌های والای انسانی بیارایند؛ بی‌آنکه کوچک‌ترین نیازی نسبت به ستایش و تعریف و تمجید خلق در وجود خود احساس کنند، چنین توفیقاتی عطا می‌فرماید.

وجودِ باوجود مردان خدا در لباس رزمندگان ارتش در آوردگاه هشت سال دفاع مقدس و پس از آن، با ویژگی‌ها و خصلت‌هایی اجین شده بود که می‌تواند تا همیشه تاریخ **به‌عنوان الگو** به جامعه معرفی گردد تا نسل امروز ریشه‌های خود را از یاد نبرده و بدانند که بازمانده چه مردان و زنانِ نستوه و غیرتمندی هستند که در دشوارترین شرایط با توسل به نیروی ایمان و اراده، این آب و خاک را با چنگ و دندان حفظ کرده و برای آیندگان به‌یادگار گذاشته‌اند.

امام خمینی (ره) فرمودند: از همه نگارندگان حوادث جنگ و همه کسانی که توان انجام وظیفه در این مهم را

دارند، درخواست می‌کنم از ثبت و ضبط جزئیات این دوران غفلت نکنند و این گنجینه تمام‌نشدنی را برای آیندگان به ودیعه بگذارند.

فرماندهی معظم کل قوا (مدظله‌العالی) در این زمینه فرمودند: می‌خواهم بگویم که این جنگ، یک گنج است. آیا خواهیم توانست از این گنج استفاده کنیم؟ آن هشت سال جنگ بایستی تاریخ ما را تغذیه کند.

معظم‌له در مراسم بیست‌وسومین سالگرد ارتحال بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی، هشت آفت را در کمین مسئولان نظام جمهوری اسلامی ایران دانسته و بر پرهیز از این آفت‌ها تأکید فرمودند: «توقف، خودشیفتگی و غرور، غفلت، اشرافی‌گری، خودمحوری، جمع کردن زخارف دنیوی و تلاش برای کسب محبوبیت» که رسیدن به قله‌ها، تنها با این ممنوعیت‌ها امکان‌پذیر است.

نیروی زمینی محوری ارتش جمهوری اسلامی ایران در لیک‌گویی به منویات رهبر فرزانه انقلاب، بر آن گردیده‌است تا با تولید آثار فاخر به همت محققان و قلم‌نویسندگان، با معرفی اسوه‌ها و الگوهایی که با دوری از صفاتی چون «اشرافی‌گری، خودمحوری، مال‌اندوزی، خودنمایی،

توقف در مسیر پیشرفت، خودشیفتگی آقازادگی، لذت‌جویی، غرور، تحجر، ترس، عافیت‌طلبی، ناسپاسی و...» منشاء اثرات و خیرات فراوانی در تاریخ معاصر این سرزمین کهن گردیده‌اند، ضمن ترویج سبک زندگی ایرانی اسلامی، نقشی محوری در اطاعت از فرامین مطاع مقام معظم رهبری (حفظه‌الله تعالی) برعهده داشته باشد.

رزمندگان ایران در هشت سال دفاع مقدس با اتکا به نیروی ایمان و تهذیب نفس و همچنین یاری امداد‌های غیبی، حماسه‌ها آفریده و مام میهن را از چنگال اهریمن نجات داده و ثابت نمودند که با واژه‌ها و صفات پیش گفته کاملاً بیگانه‌اند.

از تلاش‌های بی‌وقفه مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات سوره سبز، ناشر برگزیده کشور که در ثبت و ضبط حقایق و معارف دوران دفاع مقدس با تمام توش و توان، همت گمارده و نقش محوری و زینب‌گونه‌ای را در معرفی و ترویج سیره شهدا و چهره‌های ماندگار دوران پر افتخار دفاع مقدس و ترسیم جایگاه فرماندهان، رزمندگان و پیشکسوتان ارتش ایفا نموده است، صمیمانه تشکر و قدردانی می‌نمایم.

**سر‌تیپ دکتر کیومرث حیدری**

**فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران**



## سخن ناشر

سی و چهار سال، زمان زیادی نیست برای فراموشی! بر ما چه گذشت که بعد از چند دهه، ارزش‌هایی در میان ما رنگ باخت که روزگاری ستون‌های این مرز و بوم بر آن استوار بود؟ کوتاهی از کجا بود که نسل امروز تا به این اندازه، مثل شاخه‌ای که اسیر طوفان و گردباد شده باشد، در جایی دیگر و به شکلی دیگر ریشه دوانده و اصل و ریشه‌اش را از یاد برده است؟

هنوز، جای گلوله‌های توپ‌ها و خمپاره‌های دشمن بر پیکره خرمشهر باقی مانده است. هنوز هم گاهی صدای انعکاس شیون پیرزنی لابه‌لای کوه‌های سربه‌فلک کشیده کردستان در غرب ایران می‌پیچد؛ پیرزنی که داغ جوان‌های از دست‌رفته‌اش در جنگ تحمیلی قامتش را خمیده است و هنوز هم همان کوه‌های سربه‌فلک کشیده، به قامت خمیده

مادران و پدران داغدار به جا مانده از آن روزگار سخت، سر تعظیم فرود می آورند و گاهی ابرهای سیاه، پابه پای ناله های آن ها می گریند، ولی افسوس که گویا نسل امروز در خواب غفلت و بی خبری فرو رفته اند و در دریایی از باور و ناباوری، کماکان غوطه وورند.

قصور از نسل امروز نیست! برای نسلِ گرفتار در فضای شبهه که تفکیک و تشخیص اصل از بدل برایش بسیار دشوار است، باور اصل ها و ارزش ها به این سادگی نیست. برای نسلی که به راحتی هر ادعایی را نخواهد پذیرفت، باید با اسناد محکم سخن کرد تا ریشه های خشکیده خود را به یاد آورد و مثل نسلی که از آن سر بر آورده است، برای ساخت وطن با جان و دل به پا خیزد. آری! نسل امروز مقصر نیست! او آموخته که به دیدگانش و آنچه که می بیند، اعتماد کند؛ نه به آنچه که می شنود.

مجموعه پیش رو با عنوان «**پارادوکس**» در راستای همین هدف با قلمی روان به رشته تحریر درآمده است تا نسل امروز را اندکی به تأمل وادارد و به او یادآور شود که باقی مانده نسلی است که گاه با دستانی خالی، حماسه های

بر اساس زندگی شهید سرلشکر ولی‌الله فلاحتی // ۱۱

سترگی آفریدند؛ حماسه‌هایی در سطح معجزه که شاید برای کسانی که آن را از نزدیک لمس نکرده باشند، باورپذیر نباشد.

«پارادوکس» براساس تحقیقات شبانه‌روزی و با استناد به مستندات و مصاحبه با افرادی تهیه شده است که از نزدیک شاهد وقایع بوده‌اند و تلاش نموده تا با پرهیز از هرگونه اغراق و گزافه‌گویی در نقل مطالب کورسویی باشد در دل تاریکیِ راهی که نسل امروز گاهی بی‌هدف می‌پیماید.

سوره سبز، ضمن تقدیر از حمایت‌های امیر سرتیپ دکتر کیومرث حیدری، فرماندهی ولایت‌مدار و اندیشمند نیروی زمینی محوری ارتش جمهوری اسلامی ایران، از زحمات تمام عزیزانی که در جمع‌آوری اطلاعات، تألیف، آماده‌سازی، انتشار و توزیع این مجموعه زحمت خالصانه کشیده‌اند، قدردانی می‌نماید.

**دکتر محسن صادق‌نیا**

**مدیر مسئول**



۱۰ اردیبهشت ۱۳۱۰ بود. درخت‌های حیاط، خانه محقر  
روستایی‌شان را مثل تابلویی زیبا دل‌انگیز و دلشین کرده بود.  
شکوفه‌های سرخ و سفید لابه‌لای برگ‌های سبز روشن  
شاخه‌ها خودنمایی می‌کردند. چندتایی هم شکوفه روی آب  
زالال حوض شناور بود. گاهی ابری خاکستری روی زمین  
سایه می‌انداخت و لحظاتی بعد رفته‌رفته آفتاب آن را پس  
می‌زد و نمایان می‌شد. اهل خانه مدام در رفت‌وآمد از این سو  
به آن سوی خانه بودند. زن همسایه از زیرزمین خانه که همان  
مطبخ بود، باعجله بیرون آمد و در حالی که تشتی را در دست  
گرفته بود، پله‌های گاه‌گلی حیاط را به‌دو بالا رفت.

مرد خانه مدام مسیر باغچه تا پله‌های ایوان را سراسیمه  
قدم می‌زد و گاهی انگشت‌هایش را محکم به هم می‌فشرد.

در همان حین ابری سیاه در آسمان نمایان شد، غرشی کرد که انگار دل آسمان را شکافت و باران نم‌نم شروع به باریدن کرد. قطره‌های باران حباب‌هایی را در سطح آب ایجاد کرده بود. ماهی‌های سرخ و سیاه ته حوض گاهی خودشان را به لب آب می‌رساندند و با باز و بسته کردن دهانشان، حباب‌ها را می‌ترکاندند.

در همان هنگام باد تندی وزید و شکوفه‌های بیشتری را روی سطح آب انداخت. شکوفه‌های شناور لابه‌لای حباب‌ها، تصویر زیبایی را به وجود آورده بودند؛ تصویری که برای دقایقی مرد خانه را متوجه خود کرده بود و او را از اضطرابش خلاص کرده بود.

- چشمتون روشن، پسره!

صدای قابله بود که در صدای رعدوبرق و صدای بارش باران در هم آمیخته بود؛ بارانی که این دفعه با شدت بیشتری می‌بارید و صدای شُرْشُر آن در ناودان خانه مثل یک موسیقی آرامش‌بخش روح و روان آدم را جلا می‌داد. مرد خانه در حالی که آب از سر و صورت و لباس‌هایش می‌چکید، پله‌های ایوان را بالا رفت و پشت دریا الله گفت

بر اساس زندگی شهید سرلشکر ولی الله فلاحی // ۱۵

و وارد خانه شد. نوزاد نحیفی بود با چشم و ابرویی سیاه که معصومیت در نگاهش موج می زد. چند قدمی جلو رفت و کنار همسر و فرزندش زانو زد. آرام نوزاد را در آغوش گرفت و به سینه اش چسباند و در حین اینکه با نگاهش از همسرش قدردانی می کرد، در دل خدا را شکر کرد.

از فردای همان روز، همه قوم و خویش برای شادباش نوزاده تازه متولد شده، از روستاهای اطراف به روستای کولج می آمدند. کولج روستایی بود از توابع طالقان که مردمانی خون گرم داشت. روزی که ریش سفید فامیل در گوش نوزاد اذان خواند، والدینش نام او را ولی الله گذاشتند. ولی الله از همان دوران کودکی در دامان خانواده ای رشد کرد که به مسائل دینی اهمیت می دادند. پدرش از آن مردهای زحمت کشی بود که از جان و دلش مایه می گذاشت تا لقمه ای نان حلال سر سفره خانواده اش بیاورد. نان حلالی که در رفتار و کردار ولی الله هم تأثیر گذاشته بود. از همان سن و سال کم در بازی با بچه های روستا خیلی هوای بقیه را داشت و حق و حقوق دیگران را مقدم بر حق و حقوق خودش می دانست. نه تنها هرگز در بازی جرزنی

نمی کرد، بلکه همیشه برای خوشحال کردن دوستانش از خودش هم می گذشت؛ خصلتی که از همان سن و سال کم در وجود او ریشه دوانده بود.

ولی الله که به سن مدرسه رسید، مشکلات او و خانواده اش دوچندان شده بود. روستای آن‌ها مدرسه نداشت و هر کودکی که می خواست به مدرسه برود، باید کلی راه را پیاده تا شهرک می رفت. یکی از همان بچه‌ها ولی الله بود که به شوق درس خواندن هر روز صبح زود از خواب بیدار می شد و مسافت روستا تا شهرک را پیاده می رفت.

زمستان که از راه می رسید، برای ولی الله پیمودن مسیر خانه تا مدرسه خیلی سخت تر از قبل می شد. زمستان‌های طالقان سرد و خشک بود و هر گاه که سوزی می وزید، انگار تا مغز استخوان آدم را می سوزاند و امانش را می برید. با آنکه آن روزها هیچ امکاناتی نداشتند، در همان سرما صبح زود از خانه بیرون می آمد و وقتی که به مدرسه می رسید، دست‌ها و پاهایش بی حس شده بود. از شدت سرما و خشکی هوا همیشه لب‌هایش ترک برمی داشت و



بر اساس زندگی شهید سرلشکر ولی الله فلاحی /// ۱۷

پوست صورتش که سرخ و کبود شده بود، خشکی می زد و ترک ترک می شد.

آن راه ناهموار و یخبندان روستا تا مدرسه، مسیری بود که هرگز به آن عادت نمی کرد و هرگز سختی ها و مشقت هایش برایش تکراری نمی شد. گاهی در حین راه رفتن، روی زمین یخبندان سر می خورد و برای دقایقی چنان درد در کمر و پاهایش می پیچید که فکر می کرد دیگر برای همیشه زمین گیر شده است. اما اندکی که می گذشت، با ماساژ دادن کمر و پاهایش دوباره جان می گرفت و به راه می افتاد.

سال ۱۳۲۴ بود که بالاخره با آن مسیری که نفس او را گرفته بود، برای همیشه خداحافظی کرد و برای ادامه تحصیل به تهران آمد. سه سال اول دوره متوسطه را در دبیرستان علامه گذراند. تمام آن دوران دلش می خواست در رشته ای ادامه تحصیل بدهد که بتواند حامی مردم باشد و حق مظلوم را از ظالم بگیرد. این حس نوع دوستی و کمک به مردم در وجود ولی الله باعث شد که او سه ساله دوم متوسطه را در دبیرستان نظام بگذراند. با ذوق و شوق

درسش را می خواند، بلکه در آینده به جایگاهی برسد که بتواند برای دیگران مفید باشد. با ورودش به دبیرستان نظام، شغل آینده او که همان نظامی گری بود، مشخص شده بود.

موقع نماز که می شد، جزو نخستین نفرهایی بود که برای نماز خودش را به مسجد می رساند. ماه رمضان که از راه می رسید، سحرها برای سحری از خواب بیدار می شد و کسانی را که قصد داشتند روزه بگیرند، از خواب بیدار می کرد و قبل از اذان صبح سر سجاده اش آماده بود. زبر و زرنگ بود و میانه چندان خوبی با استراحت نداشت و از سخت کوشی لذت می برد. خوب می دانست برای رسیدن به هدفش راه سختی را باید طی کند. در دانشکده افسری با سختی ها و مشقت هایی روبه رو بود، اما خودش را برای همه آن ها آماده کرده و برای رسیدن به هدفش حاضر بود همه آن سختی ها را به جان بخرد.

مهر ۱۳۳۰ وارد دانشکده افسری شد تا در همان جا ادامه تحصیل دهد. هر جا رفتاری می دید که به نظرش درست نمی آمد، سکوت نمی کرد و همیشه اعتراضش را اعلام می کرد. او به دنبال نام و نشان و زندگی مرفه وارد دانشکده

بر اساس زندگی شهید سرلشکر ولی الله فلاحي // ۱۹

افسری نشده بود. او آمده بود تا صدای مظلوم‌های بی صدا باشد که حقی از آن‌ها ضایع شده است. به خاطر همین موضوع و اینکه به اسلام علاقه داشت و یک مسلمان پروپاقرص بود، از همان زمانی که وارد دانشکده افسری شد، مخالفتش با شاه را آغاز کرد. با آنکه از کودکی با مشکلات زندگی دست و پنجه نرم کرده بود، اما دلش نمی‌خواست باورهایش را به مقام و موقعیت دنیوی بفروشد. او سال ۱۳۳۳ لیسانس خود را از دانشکده افسری گرفت و با درجه ستوان دومی فارغ‌التحصیل شد. سپس خدمت خود را در نیروی زمینی ارتش در لشکر ۹۲ زرهی اهواز آغاز کرد. سال ۱۳۳۷ بود که به تهران منتقل شد و در دانشگاه نظامی در سمت فرماندهی گروهان دانشجویان و فرماندهی گردان مشغول شد. بین سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۳ دوره‌های نظامی را در ایران و سپس دوره عالی آجودانی را در آمریکا گذراند.

سال‌های دانشکده برای او پر از فراز و نشیب بود. گاهی کسانی که با طرز فکر و باورهای او مخالف بودند، سنگ‌های بزرگی جلوی پای ولی الله می‌انداختند، اما او

بیدی نبود که با این بادها بلرزد و هیچ مشکلی نتوانست پاهای او را برای رسیدن به هدفش سست کند. ولی الله با خودش عهد بسته بود که یک نظامی مردمی باشد، اما زیر بار حرف ناحق نرود و چشم‌هایش را به روی زورگویی و فساد نبندد. به‌خاطر همین، در آن دوران چهار بار زندانی شد. اما از آنجا که دانش بالایی داشت، خیلی باهوش و ذکاوت بود و ارتش به او نیاز داشت، هر بار پس از مدتی آزاد می‌شد.

ولی الله فلاحی از آن افسرهای زبده‌ای بود که فرماندهان ارتش احترام زیادی برای او قائل بودند. طی آن مدت طوری درستکاری و خلوص نیتش به همه ثابت شده بود که همه از او به نیکی یاد می‌کردند. ولی الله مرد عمل بود؛ از آن مردهایی که حرفش برای همه سند بود. هیچ وقت کسی از او خلف وعده ندیده بود. نه تنها در انجام وظایفش کوتاهی نمی‌کرد، بلکه همیشه بیشتر از آن چیزی که وظیفه‌اش بود، وقت و انرژی صرف می‌کرد تا کارش را به نحو احسن به انجام برساند.

ولی الله فلاحی جزو تعداد انگشت‌شماری از افسران

بر اساس زندگی شهید سرلشکر ولی‌الله فلاحی // ۲۱

منتخب بود که پس از طی دوره ویژه در خارج از کشور به‌عنوان یکی از بنیان‌گذاران رشته آجودانی در ارتش ایران ایفای نقش کرد و قصد داشت تحول اداری ایجاد کند. در عین حال در دانشکده آجودانی دانشگاه نظامی تدریس می‌کرد.

مدتی بعد، به‌عنوان افسر عملیات منظم دایره عملیات در ستاد نیروی زمینی مشغول خدمت شد. از همان ستاد در سال ۱۳۴۸ برای گذراندن دوره فرماندهی و ستاد به دانشکده فرماندهی و ستاد (دافوس) اعزام شد. ولی‌الله فلاحی از دانشجویان ممتاز آن دوره بود، به‌خاطر همین، پس از پایان دوره دافوس از او دعوت کردند که در دانشگاه تدریس کند. هم‌زمان مدیریت آموزش دانشکده فرماندهی و ستاد نیز به او سپرده شد.

سال ۱۳۵۱ بود که بحث مأموریت به ویتنام در ارتش پیش آمد. آمریکا از سال‌ها پیش در ویتنام درگیر جنگ بود و تمام توانش را به کار بسته بود تا قیام‌های مردمی را سرکوب کند، به‌خصوص قیام مردم ویتنام جنوبی را که بیشتر از ویت‌کنگ‌ها تشکیل شده بودند. آن سال

سرهنگ دوم ولی الله فلاحی مثل همیشه برای کمک به مردم آنجا پیش قدم شد و همراه گروهی از افسران ایرانی به عنوان ناظر صلح سازمان ملل در آتش بس ویتنام، به آنجا اعزام شد. او در کنار نمایندگان از کشورهای لهستان، اندونزی و مجارستان در یکی از ایالت های ویتنام مقیم شد و مأموریتش را شروع کرد.

آن روزها ویتنام به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می شد. در ویتنام جنوبی گروه زیادی از مردم انقلابی علیه دولت قیام کردند و به جنگ مسلحانه روی آوردند. آمریکا از دولت دست نشانده ویتنام جنوبی حمایت کرد و ۶۰۰ هزار نفر از نیروهایش را به آنجا اعزام کرد. ویتنام شمالی که از ویت کنگ ها، یعنی انقلابی های ویتنام جنوبی، حمایت می کرد، به شدت مورد تهاجم بمب افکن های آمریکا قرار گرفت. مردم آمریکا هم که از این اقدام دولیشان ناراضی بودند، در مقابل کاخ سفید به این اقدام دولت اعتراض کردند؛ اعتراض هایی که کم کم دامنه آن گسترده تر می شد و به شهرهای دیگر هم کشیده شده بود. حتی جوان ها برای رفتن به سربازی تمرد می کردند. نه تنها مردم آمریکا بلکه

تمام مردم جهان با این اقدام آمریکا مخالف بودند.

شرایط آمریکا طوری پیچیده شده بود که مدام دنبال راه‌حلی برای نجات از آن بن‌بست بود. بالاخره کنفرانسی در پاریس برپا شد و نمایندگان ویتنام شمالی و جنوبی و نماینده گروه‌های انقلابی و آمریکا در آن حضور یافتند و به توافق رسیدند که ویتنام جنوبی به دو قسمت تبدیل شود: یک قسمت در اختیار دولت ویتنام جنوبی و یک قسمت هم از آن ویت‌کنگ‌ها باشد.

ولی الله فلاحی فرمانده ایرانیان مستقر در منطقه رود مکونگ شد و با هیئت‌های لهستان، مجارستان و اندونزی همکاری می‌کرد. فلاحی به اتفاق نمایندگان کشورهای دیگر مأموریت داشت که وقایع و تخلفات مربوط به طرفین درگیر در منطقه را ارزیابی کند و به سازمان ملل گزارش دهد.

در شرایط سیاسی آن زمان، نماینده‌های مناطق مختلف، کمتر در جمع‌بندی‌ها به توافق نظر می‌رسیدند. تنها منطقه‌ای که معمولاً در ارزیابی‌های مربوط به آن‌ها، رأی مشترک داشت، منطقه مأموریت ولی الله فلاحی بود. به همین خاطر، مورد توجه سفیر ایران در ویتنام بود.

ولی‌الله فلاحی بعد از بازگشت از ویتنام، در دانشکده فرماندهی و ستاد مشغول تدریس شد. تا اینکه در ۱۲ مهر ۱۳۵۷ به درجه سرتیپی ارتقا پیدا کرد و در همان تاریخ به شیراز منتقل و در معاونت فرماندهی مرکز پیاده شیراز مشغول به کار شد.

ولی‌الله فلاحی با آنکه سرتیپی مقتدر بود و مسئولیت‌هایی را که به او محول می‌شد، به بهترین شکل ممکن انجام می‌داد، اما به خاطر اعتقادات مذهبی‌اش و اینکه همیشه مدافع حقوق مردم بود، ضداطلاعات به او مظنون شده بود، به خاطر همین، فقط شغل‌ها و مأموریت‌های فرهنگی به او سپرده می‌شد. حتی درجه تیمساری او را مشروط کرده بودند بر اینکه فرماندهی لشکر به او محول نشود.

در آن زمانی که در شیراز حضور داشت، مبارزه‌های انقلابی مردم علیه رژیم شاه اوج گرفته بود. مردم از گوشه و کنار شهرها به تظاهرات می‌پیوستند و مخالفان را با رژیم شاه با مشت‌های گره کرده و شعارهای پی‌درپی اعلام می‌کردند. مردمی که خیابان‌ها را اشغال کرده بودند، به هیچ طریق حاضر نبودند که آنجا را ترک کنند



و کاملاً مشخص بود که عزمشان را جزم کرده بودند که از جانشان بگذرند، اما رژیم را ساقط کنند.

هیچ راهی برای رژیم نمانده بود، جز اینکه در همه شهرها حکومت نظامی اعلام کند. فضای شهرهای مختلف، نظامی و امنیتی شده بود. اما در شیراز اوضاع به گونه دیگری بود. ولی الله فلاحی بدون در نظر گرفتن جایگاه خودش و اینکه ممکن است این کارش چه پیامدهایی برایش داشته باشد، دستور حکومت نظامی را به نفع مردم لغو و از دستور شاه تمرد کرد. با تلاش‌های شبانه‌روزی نیروهای ارتشی را از خیابان‌های شیراز جمع کرد و مسئولیت این حکم به شهربانی محول شد. این نخستین بار نبود که ولی الله فلاحی از دستورات شاه به نفع مردم تمرد کرده بود.

این کار او تعجب خیلی‌ها را برانگیخته بود که تا به این اندازه و به‌طور آشکار همراهی‌اش را با مردم و مخالفتش را با نیروهای شاه نشان داده بود. او در تمام طول زندگی‌اش هرگز پیش نیامده بود که در هر اقدامی خودش را ببیند، بی آنکه دیگران را در نظر بگیرد. همیشه حاضر بود که خودش و حتی جایگاهش را فدای مردم

کند و هر کاری که از دستش برای کسی برمی آمد، انجام می داد. او تا لحظه پیروزی انقلاب قدم به قدم با مردم همراه شده بود و حتی قدمی از موضع خودش عقب نشینی نکرده بود. حتی روزها و شب های دلگیر زندان هم نتوانسته بود او را از باورهایش لحظه ای دور کند. برای هدفش جانش را کف دستانش گذاشته بود و در این راه هرگز تردیدی به او راه پیدا نکرده بود.

۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بود که انقلاب پیروز شد. از اینکه بالاخره شاه رفت و قرار بر این بود که با رهبری امام خمینی مملکت تبدیل به گلستانی شود که وعده اش را داده بود، خیلی خوشحال بود. یک مملکت اسلامی که قرار نبود هیچ کس در آن مستضعف باشد و با سختی های زندگی دست و پنجه نرم کند. بنا بود که عدالت اجتماعی برقرار شود و تمام مردم بتوانند از موهبت های الهی به خوبی استفاده کنند.

مدتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، سرتیپ فلاحی طی حکمی بازنشسته شد. برای او که ارتش را خانواده خودش می دانست، پذیرش بازنشستگی چندان

آسان نبود، اما آن را پذیرفت و بازنشسته شد. اما هنوز دلش برای مردم می‌تپید و پیگیر اوضاع و احوال آن‌ها بود. همان لحظه‌ها هم سعی داشت مثل گذشته تا آنجا که توان داشت، به مشکلات مردم رسیدگی کند، بلکه بتواند گره‌ای از مشکلات کسی باز کند؛ کاری که همیشه از آن لذت می‌برد.

مدتی از بازنشستگی‌اش گذشته بود که حکمی به دستش رسید. وقتی آن را باز کرد، متعجب به سطرهای آن خیره شد. انگار دوباره زندگی‌اش به جریان افتاده بود. حکم از طرف سرلشکر قرنی، رئیس ستاد مشترک بود که او را به خدمت دعوت و به فرماندهی نیروی زمینی منصوب کرده بود. حکمی که به موافقت شورای عالی انقلاب هم رسیده بود.

سرتیپ فلاحی توانایی‌های زیادی داشت که می‌توانست به پیشبرد اهداف ارتش کمک کند و باید از توانایی‌های او استفاده می‌شد. ارتشی را به او سپرده بودند که خیلی از افسران‌ش خانه‌نشین شده بودند و خیلی‌ها همچنان بلا تکلیف بودند. تعدادی هم به فکر تصفیه حساب شخصی بودند. در

این شرایط، بعضی‌ها غیرمستقیم از انحلال ارتش می‌گفتند. اما سرتیپ فلاحی به آینده خوش‌بین بود. او موافق و مخالف را دور هم جمع کرد و برایشان سخنرانی کرد:

«آن چیزی که ما مطمئن و معتقد بوده‌ایم، ولی نمی‌توانستیم به این برادران غیرنظامیان بقبولانیم، این بود که درست است شما دنبال هدف‌های مقدسی هستید، اما این وسط یک هدف دیگر ممکن است گم شود. همه ملت ایران دنبال انقلاب و جمهوری اسلامی هستند، اما چیزی به نام استقلال ایران در حال فراموشی است. زیرا تنها سازمانی که قادر به تأمین استقلال و حاکمیت است، سازمان منسجم، آموزش‌دیده، مجهز، هدایت‌شده و منظم که در کوتاه‌ترین زمان قادر به حضور در مرز و در مقابل تهدید است، این سازمان ارتش است.»

سرتیپ فلاحی یکی از مهره‌های اصلی بود که جلوی فروپاشی ارتش را گرفت و بر پیکره بی‌جان و ساختار آشفته‌اش سروسامانی داد تا ارتش دوباره بتواند در کنار مردم برای حفظ استقلال کشور مصمم‌تر از قبل به فعالیت‌هایش ادامه بدهد.

سرتیپ فلاحی با تمام توان برای حفظ ارتش تلاش می‌کرد؛ ارتشی که مطابق با آرمان‌های مذهبی، مردمی و ملی باشد. او مشکلات فراوانی را پشت سر گذاشت و سختی‌های زیادی را تحمل کرد تا توانست نظم و انضباط و مقررات را در سرتاسر ارتش حکم‌فرما کند و ارتش را دوباره به شکل یک نیروی منسجم نظامی درآورد. اگر تلاش‌های سرتیپ ولی‌الله فلاحی و تعدادی از فرماندهان ارتشی نبود، هرج و مرج همه جای کشور را فرامی‌گرفت. تجربه‌هایی که در سالیان سال در ارتش به دست آورده بود، در آن دوران سخت و نفس‌گیر به کمک او آمده بود و به اتفاق کسانی که واقعاً دلسوز ارتش بودند و پابه‌پای او تلاش می‌کردند، توانسته بود ارتشی را که به دنبال اضمحلال آن بودند، سرپا نگه دارد و به آن جان دوباره‌ای ببخشد.

مدتی از فعالیت‌های سرتیپ فلاحی و موافقان حفظ ارتش نگذشته بود که به همه آن‌هایی که ارتش را یک نیروی نظامی اضافه می‌دانستند، ثابت شد که در مورد آن اشتباه فکر می‌کرده‌اند.

مدتی از شروع انقلاب اسلامی ایران نگذشته بود که

گروهک‌های مخالف انقلاب در نقاطی از کشور، دست به اعتراض زدند. گروهی از آن‌ها هرچند موافق رژیم شاهنشاهی نبودند، اما دلشان نمی‌خواست که کشور به دست نیروهای امام خمینی بیفتد. آن‌ها در دوران قبل از انقلاب برای رسیدن به آرمان‌های خودشان دست به اعتراض‌های مختلف زده بودند و حالا این اعتراض‌ها قبل از اینکه سرتیپ فلاحی فرمانده نیروی زمینی ارتش بشود، شروع شده بود.

در آن دوران گروه‌های تجزیه‌طلب که از طرف کشورهای بیگانه هدایت و حمایت می‌شدند، قصد داشتند با شعار خودمختاری و استقلال‌طلبی مردم را تحریک کنند که به آن‌ها بپیوندند. سعی داشتند با همراه کردن مردم با خودشان در قدم اول به پادگان نظامی در شهر مهاباد حمله کنند و تمام سلاح‌ها و تجهیزات آنجا را غارت کنند.

آن‌ها به این نتیجه رسیده بودند که باید از وضعیت به‌هم‌ریخته قوای مسلح حداکثر استفاده را بکنند و با حمله به صداوسیما و پادگان سنندج، مرکز استان را از سلطه حکومت مرکزی خارج و مقدمات تجزیه کردستان و حاکمیت دولت جدید را فراهم کنند.

صبح ۲۵ اسفند ۱۳۵۷، بعد از آنکه سرتیپ فلاحی از حمله مهاجمان به پادگان سنندج مطلع شد، به لشکر یکم گارد سابق مستقر در لویزان رفت تا نیروهایی را فراهم و به کردستان اعزام کند. آن روز همه فرماندهان گردان را احضار کرد تا با آنها صحبت کند. زمان و نیرو کم داشتند، ولی باید زودتر دست به کار می شدند. فلاحی مقابل آنها ایستاد و نگاهی بین یکایک آنها چرخید.

- آقایان! مملکت در خطر. کردستان در حال جدا شدن از خاک ایران. ما باید دست به دست هم بدیم و به هر قیمتی که شده ایران رو حفظ کنیم و اجازه ندیم حتی یه وجب از اون جدا بشه. اگر زودتر دست به کار نشیم و همت نکنیم، این ننگ برای همیشه در تاریخ به نام ما ثبت می شه. نیروها رو جمع کنید و عین جملات منو به شون بگید. من روی شما حساب می کنم.

عصر همان روز سه گردان سازماندهی شدند تا صبح روز بعد برای حرکت به کرمانشاه و سپس سنندج آماده شوند. هنگامی که به آنجا رسیدند، سرتیپ ولی الله فلاحی خودش هدایت عملیات سنندج را برعهده گرفت.

سرتیپ فلاحی برای آنکه به ضدانقلاب بفهماند که ارتش با تمام اقتدار پشتیبانی کامل خود را از تمام مردم عزیز و غیور کردستان ادامه می‌دهد و مردم را از هر گونه شرارت و دستبرد آن‌ها حمایت می‌کند، دستور داد چند فروند هواپیما و بالگرد در آسمان منطقه به پرواز درآیند تا به این وسیله حساب کار دست آن‌ها بیاید که بفهمند به هیچ طریقی توان مقابله با ارتش ایران را ندارند.

پس از آنکه سرتیپ فلاحی به اتفاق بقیه همراهانش توانست فتنه اشرار را خنثی کند، از نظامیان لشکر ۲۸ دعوت کرد تا خودشان را به پادگان معرفی کنند و مسئولیت تأمین پادگان را برعهده بگیرند. به این طریق، پس از دو هفته توانست با دفع حمله مهاجمان، امنیت را در سنندج برقرار کند.

بعد از ناکامی مخالفان در تصرف سنندج، آن‌ها در نقاط دیگری مثل گنبد، سیستان و بلوچستان، خوزستان و چند شهر دیگر سر برآوردند. در میان آن اعتراض‌ها و تحرک‌های مختلف از سوی ضدانقلاب‌ها، خطر سقوط پاوه بیشتر از همه به چشم می‌آمد.



بر اساس زندگی شهید سرلشکر ولی‌الله فلاحی /// ۳۳

سحرگاه ۲۴ مرداد ۱۳۵۸ بود که شهر پاوه به محاصره گروهی از مهاجمان درآمد که تعدادی از آنها چریک‌های مارکسیستی فدایی خلق بودند. مهاجمان راه‌های ورودی شهر را بستند و هر جا که پاسداری را می‌دیدند، او را می‌کشتند. در همان روز، سرتیپ فلاحی، دکتر چمران و فرمانده سپاه پاسداران به دستور امام با دو بالگرد به کمک آن‌ها رفتند. بالگردها در زیر رگبار آتش مهاجمان، خودشان را به زخمی‌ها رساندند و تعداد زیادی از آن‌ها را نجات دادند.

یک روز بعد از حضور سرتیپ فلاحی و دکتر چمران در پاوه، گروهی از مهاجمان به بیمارستان حمله کردند. بیمارستان‌ها و منبع آب پاوه به کلی نابود شد. مردم پاوه در شرایط بدی قرار گرفته بودند. دکتر چمران به همراه تعدادی پاسدار و ژاندارم همچنان در محاصره بود. کسی قادر به جمع‌آوری اجساد شهدای پاسداران در خیابان‌های پاوه نبود. سرتیپ فلاحی برای سازماندهی و حرکت نیروها به سمت پاوه، طی بخشنامه‌ای مرخصی کلیه کارکنان نیروهای مسلح را لغو کرد. آن دسته از نیروها را هم که در مرخصی به سر می‌بردند، موظف کرده بود که در

کوتاه‌ترین زمان ممکن خود را به یگان‌های مربوط معرفی کنند تا اعزام نیروها به منطقه جنگ‌زده پاوه هرچه سریع‌تر انجام شود. دستور سرتیپ فلاحی خیلی زود به انجام رسید و نیروها طبق برنامه‌ریزی و سازماندهی او به سرعت به آنجا اعزام شدند.

در آن زمان، سرتیپ فلاحی بنابه درخواست دکتر چمران و به منظور اعزام نیرو و نجات مدافعان پاوه، به کرمانشاه برگشت و در اتاق عملیات لشکر ۸۱ کرمانشاه جلسه‌ای تشکیل داد. او تجربه اداره چنین حوادثی را قبلاً در جریان جنگ ویتنام به دست آورده بود. در آن جلسه در حالی که سرتیپ فلاحی سرش را به اطراف می‌چرخاند و همه حاضران را از نظر می‌گذراند، مثل همیشه با جدیت در حال صحبت کردن بود.

- پاوه در محاصره افراد ضدانقلابه. دکتر چمران و تعدادی از نیروها داخل شهرن. تمام تلاش ضدانقلاب‌ها اینه که اونا رو اسیر کنن. باید یه فکری بکنیم، چون راه‌های زمینی هم به سمت پاوه بسته شده و هیچ راهی برای کمک‌رسانی به اون‌ها وجود نداره. بنابراین فقط هوانیروز و

هلی کوپترها می تونن به دکتر چمران و شهر پاوه کمک کنن و اونها رو از محاصره نجات بدن.

این بار هم سرتیپ فلاحی تدبیر به موقعی به کار برد و یک فروند بالگرد ۲۱۴ به همراهی یک فروند بالگرد کبری که خلبان آن احمد کشوری بود، به سمت پاوه پرواز کردند. مواضع نیروهای ضدانقلاب در پاوه توسط بالگرد کبری مورد هدف قرار گرفت. این عملیات هوایی موجب عقب نشینی مهاجمان و ممانعت از نزدیک شدن آنها به پاسگاه ژاندارمری شد.

پرواز بالگردها و مورد هدف قرار دادن مواضع نیروهای ضدانقلاب در ارتفاعات پاوه با نظارت سرتیپ فلاحی ادامه داشت تا آنکه فرمان امام خمینی مبنی بر لزوم شکستن حصر پاوه، موجب حرکت نیروهای نظامی و نیروهای داوطلب مردمی به سمت پاوه شد. هجوم مردم و همچنین رسیدن نیروهایی که از قبل به سمت پاوه در حرکت بودند، باعث عقب نشینی ضدانقلابها شد.

از بعد از انقلاب انگار درگیری و جنگ در کشور پایانی نداشت. حالا که توانسته بودند آتش ضدانقلاب را به

خاکستر تبدیل کنند، عراق دندان طمع برای خاک ایران تیز کرده بود. آخرین روز از شهریور ۱۳۵۹ بود که عراق از همه طرف به ایران حمله کرد. اول حملات هوایی و بعد یورش گسترده نیروی زمینی به داخل خاک ایران را آغاز کرد. دشمن با مهمات و تجهیزات کامل وارد میدان نبرد شده و گمانش این بود که در مدتی کوتاه ایران را به تصرف خودش درمی آورد. ایرانی که تازه مدت کوتاهی از انقلابش گذشته بود و همچون نهالی که هنوز جان نگرفته باشد، آماج انواع اختلاف، درگیری و جنگ‌های داخلی و خارجی شده بود.

در آن دوران، سرتیپ فلاحی به‌عنوان رئیس ستاد مشترک ارتش مسئولیت مهم هماهنگی نیروهای مختلف ارتش و هدایت و کنترل آن‌ها را در اعزام به مناطق عملیاتی برعهده گرفت، با این نیت که ارتش عراق را زمین گیر کند و به آن‌ها اجازه پیشروی ندهد.

نیروهای عراقی با استفاده از شرایط خاص نیروهای نظامی ایرانی، در همان ابتدای جنگ توانستند قسمت‌هایی از خاک ایران را در نواحی مختلف مرزی تصرف کنند. در

اولین هدف استراتژیکی خودشان بنا را بر این گذاشته بودند که خوزستان را از ایران جدا کنند تا با تکیه بر خوزستانی که به اشغال آن‌ها درمی آید، بتوانند به بقیه هدف‌های نظامی و سیاسی دست پیدا کنند.

ارتش جمهوری اسلامی ایران در نخستین اقدام قصد داشت پیشروی دشمن را متوقف کند و او را از ادامه حرکت در خاک ایران بازدارد. هرچند تا قبل از اینکه به خواسته‌اش برسد، عراق بخش‌هایی از ایران را به اشغال خودش درآورده بود. در چنین موقعیتی، سرتیپ فلاحی حفظ خونسردی و خویشتن‌داری ارتش را در اولویت می‌دانست. او به‌اتفاق دیگر فرماندهان جنگی توانسته بود دو سه روز پس از آغاز عملیات، تعدادی عملیات هوایی علیه عراق انجام دهد و جلوی پیشروی دشمن را بگیرد. در عملیات‌های زمینی هم توانسته بودند از شدت حملات عراق کم کنند.

سرتیپ فلاحی در مرحله دوم با احضار احتیاط‌ها به‌خصوص دوره ۵۶، توانست کمبود نیرو را جبران کند. در این مرحله با اقدام به عملیات نامنظم توسط نیروهای بسیجی،

پاسدار و ژاندارمری که با ارتش مشارکت داشتند و با کمک عملیات هوانیروز موفق شدند مقداری از توان رزمی ارتش عراق را کم کنند.

یکی از عوامل مهم در موفقیت‌هایی که به دست آمده بود، تلاش‌هاش شبانه‌روزی سرتیپ فلاحی بود که در هدایت فرماندهان و تفکر تاکتیکی و نظامی حرف اول را می‌زد. سرتیپ ولی‌الله فلاحی از شروع جنگ تحمیلی، تهران و ساختمان‌های ستاد مشترک را ترک کرد و در جبهه‌ها از شمال غرب تا جنوب غرب در حال تردد بود. هرچه داشت، در طبق اخلاص گذاشت و به آموزش و هدایت کارکنان صف و ستاد پرداخت. از خطوط مقدم جبهه به‌طور مستمر بازدید می‌کرد و نواقص و معایب را تذکر می‌داد. کلیه حوادث و اتفاقات جبهه را با تجزیه و تحلیل نظامی برای فرماندهان و ستادهای فرماندهی در منطقه عملیات تشریح می‌کرد. نیروهای جوان را آموزش می‌داد که چگونه مواضع خود را آماده و دشمن را به چه نحوی شناسایی کنند و چگونه خود را جهت حمله به دشمن، دفع تجاوز دشمن و بیرون راندن ارتش بعثی آماده

بر اساس زندگی شهید سرلشکر ولی الله فلاحی /// ۳۹

نگه دارند. به این ترتیب، او یک کلاس عملی فرماندهی در جبهه تشکیل داده بود که نقش مهمی در سازماندهی جبهه‌ها داشت.

سرتیپ ولی الله فلاحی علاوه بر نظارت و هدایت فرماندهان در جبهه، مناطق عملیاتی را نیز برای سهولت در اقدامات کنترلی و تاکتیکی تقسیم‌بندی کرده بود. بر اساس تدبیر او، خوزستان به سه منطقه عملیاتی تقسیم شد: منطقه عملیاتی خرمشهر - آبادان، منطقه عملیاتی اهواز - سوسنگرد و منطقه عملیاتی دزفول - شوش.

ستاد عملیات نامنظم دکتر چمران و ستاد مرکزی سپاه پاسداران خوزستان در اهواز مستقر بودند. قرارگاه هدایت‌کننده عملیات در منطقه اهواز، عملاً ترکیبی از سرتیپ فلاحی، فرمانده لشکر ۹۲ زرهی، دکتر چمران، استاندار خوزستان و فرمانده سپاه بود.

علاوه بر تمام فعالیت‌های مفیدی که سرتیپ فلاحی در خصوص جبهه‌ها انجام می‌داد، همواره آخرین تحولات جبهه‌های جنگ را در مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیو تلویزیون به آگاهی مردم می‌رساند. آگاهی سرتیپ ولی الله

فلاحی به مسائل جزئی تحولات در جبهه و همچنین شناخت دقیق او از عوارض حساس در کلیه خطوط مرزی، او را صاحب نظر و فرمانده‌ای آگاه و ماهر جلوه داده بود. گذشته از شناخت و اطلاعات جزئی از کلیه مناطق عملیاتی، دانش نظامی و اطلاعات تاکتیکی او نیز موجب شده بود که حضورش در میان فرماندهان نظامی و رزمندگان منشأ آثار مفید و ارزشمندی در تحولات جبهه و عملیات‌ها باشد. هرچند نابرابری‌های موجود در ارتش عراق و ارتش جمهوری اسلامی ایران، در ابتدا برتری‌ها و پیروزی‌های دشمن را فراهم آورد، اما ابتکارات جنگی فرماندهان نظامی و به‌خصوص سرتیپ فلاحی که کلیه فرماندهان لشکر و تیپ و افسران آگاه و مسئول نظامی او را استاد خود می‌دانستند، روند تحولات جبهه را به تدریج از آن نیروهای ایرانی کرد. ماشین جنگی عراق را متوقف و آن‌ها را از دسترسی به اهداف استراتژیک ناکام کرد و زمینه پیروزی‌های ارزشمندی را برای ایران فراهم کرد.

سرتیپ ولی‌الله فلاحی تمام هم و غمش مردم و وطنش بود؛ یک ارتشی فدایی ملت که برای برگرداندن آرامش به



مردم و حفظ منافع آن‌ها همیشه از جانش مایه گذاشته بود. چه در دوران قبل از انقلاب، چه هنگام پیروزی انقلاب و بعد از آن و در دوران جنگ که جانش را کف دست‌هایش گرفت و در جبهه‌های جنگ حضور فعال داشت. هیچ وقت کسی او را ندید که در برنامه‌ریزی‌هایش به اندازه سر سوزنی به فکر منافع خود و حتی خانواده‌اش باشد و در تصمیم‌های مهم، خودش را ببیند. همیشه مردم و مصالح مردم کشورش را می‌دید. سرتیپ ولی الله فلاحی از آن نظامی‌هایی بود که دلسوز مردم ایران و آب و خاک آن بود و همه ایران را مثل خانه خودش و مردم میهنش را مثل خانواده خودش می‌دانست.

سرتیپ ولی الله فلاحی علاوه بر اینکه در مناطق عملیاتی، با تدابیر و برنامه‌ریزی‌هایش عملیات‌ها را هدایت می‌کرد، هر گاه که فکر می‌کرد به حضور خودش در میدان جنگ و جبهه‌ها نیاز است، مثل یک سرباز از جان گذشته پابه پای دیگر رزمنده‌ها در برابر دشمن سینه سپر می‌کرد.

اوایل آبان‌ماه بود. قرار بر این شد که یک گردان از ارتش، یک گردان ژاندارمری و یک گروهان تانک طبق

تک طرح ریزی شده دشمن را در جاده ماهشهر - آبادان به عقب برانند. در همان دقایق اول، سرتیپ فلاحی همراه دو گردان دیگر به موضعی رفته بود که بنا بود تک از آنجا آغاز شود. هنوز مدت زمان زیادی از تک نیروهای خودی نگذشته بود که دو گردان پیاده و گروهان تانک به خاطر واکنش شدید دشمن مجبور به عقب نشینی شدند. دشمن علاوه بر آنکه به تک نیروهای ایرانی جواب شدیدی داده بود، بلکه قصد داشت آن را به بدترین شکل ممکن تلافی کند. به خاطر همین، سرتیپ فلاحی همراه یک دسته خمپاره‌انداز ۱۲۰م برای دفع پاتک دشمن در منطقه ماند. دیده‌بان دسته خمپاره‌انداز در منطقه پاتک یگان‌های زرهی دشمن حضور یافت و طبق دستور سرتیپ فلاحی مواضع دشمن را رصد می‌کرد. سرتیپ فلاحی هم به اتفاق محافظش و چند نفر دیگر زیر پلی در نزدیکی مواضع دسته خمپاره‌انداز کمین کرده بود و اطراف را زیر نظر داشت. یگان‌های زرهی عراق همچنان در حال پیشروی بودند، در حالی که فقط همان دسته خمپاره‌انداز و سرتیپ فلاحی و همان سه چهار نفر نیروی همراه سد راه دشمن بودند.

در آن لحظه‌های حساس و خطرناک که در یک قدمی مرگ یا اسارت ایستاده بودند، خونسردی و آرامش در نگاه سرتیپ فلاحی موج می‌زد. در حالی که سعی داشت به همراهانش روحیه بدهد، مدارک و نوشته‌هایی را که همراه داشت، در گودالی زیر همان پل پنهان کرد؛ مدارک و نوشته‌هایی که نباید تحت هیچ شرایطی به دست نیروهای دشمن می‌افتاد. سرتیپ فلاحی در حالی که می‌توانست با خودرو خیلی زود خودش را از آن موضع خطرناک دور کند، اما باز هم به خاطر علاقه‌ای که به مردم و کشورش داشت، فداکاری کرد و همان جا ماند. به اندازه‌ای از حضور نیروهای دشمن در آنجا رنج می‌برد که حاضر نبود قدمی به عقب حرکت کند و با خودش عهد بسته بود که تا آخرین نفس در مقابل نیروهای دشمن مقاومت کند.

در همان گیرودار فرمانده خمپاره‌انداز که استواری بود، با فلاکس و استکانی که در دست داشت، خودش را به سرتیپ فلاحی رساند و مقابلش ایستاد.

- سرتیپ چایی بریزم؟

سرتیپ فلاحی به نشانه پاسخ منفی دستش را بالا آورد.

- نه، نمی خورم.

مکثی کرد و ادامه داد:

- بهتره مراقب اوضاع باشی.

استوار به نشانه اطاعت دستش را روی چشمش گذاشت و رفت. هنوز قدمی از او دور نشده بود که سر تیپ صدایش زد. او هم سر جایش ایستاد و به طرف او برگشت.

- امر بفرمایید!

فلاحی نفس عمیقی کشید.

- چقدر مهمات داری؟

- دو تا کامیون مهمات ۱۲۰ دارم.

فلاحی سرش را به نشانه تأیید حرف او تکان داد و سکوت کرد. مدتی سکوت بین آنها حکم فرما بود تا اینکه دیده بان تماس گرفت و به آنها اطلاع داد که چندین دستگاه تانک و نفربر در حال حرکت و نزدیک شدن به موضع آنها هستند و در برد خمپاره انداز قرار گرفته اند. در همین حین، فرمانده خمپاره انداز سرش را به طرف فلاحی چرخاند.

- بزنم؟

- بزن.

و فرمانده سریع فرمان آتش داد. آتش متراکم گلوله‌های خمپاره، یک دستگاه تانک و یک دستگاه نفربر دشمن را به آتش کشاند. در آن هنگام سرتیپ فلاحی متوجه دو دستگاه خودروی ایفا شد که به سرعت در حال عبور از خطوط تانک‌های عراقی بودند. یکی از آنها با صدایی مهیب و وحشتناک منهدم شد. زمین زیر پایشان لرزید. از دنباله شعله‌های آتشی که از تکه‌های آن زبانه می کشید، دود سیاهی در هوا می لولید. آن خودرو، خودروی حمل مهمات بود که در یک چشم برهم زدن متلاشی شده بود.

سرتیپ فلاحی در میان صدای انفجارهای پی در پی دنبال صدای دیده بان می گشت که در نزدیکی تانک‌های دشمن بدون اینکه ترسی به دلش راه بدهد، به نیروهای خودی گرا می داد. هنگامی که سرتیپ مطمئن شد که دیگر صدای سرباز دیده بان خاموش شده است، با عجله رفت تا سروگوشی آب بدهد، اما با پیکر غرق در خون سرباز مواجه شد که شهید شده بود. اشک در چشم‌هایش جوشید و در همان حال به آن سرباز و هزاران جوان مثل او بالید و شجاعت و میهن دوستی شان را در دل ستایش کرد.

سرتیپ ولی‌الله فلاحی هنگامی که به موضع خود برگشت، مات و مبهوت به تانک‌ها، نفربرها و خودروهای عراقی زل زده بود که باعجله در حال عقب‌نشینی بودند. لبخند رضایت‌بخشی روی لب‌هایش نشاندهنده با خودش فکر می‌کرد دشمنی که آنچنان در حال عقب‌نشینی بود، هرگز فکرش را هم نمی‌کرد که فقط چند قبضه خمپاره و چند سرباز سد راه او بوده‌اند و بس. خداوند طبق آنچه در قرآن وعده‌اش را داده بود، تعداد نیروهای کم آن‌ها را در مقابل دشمن زیاد جلوه داده بود و همان چند دستگاہ تانک و خودروی عراقی که منهدم شده بود، باعث شده بود که دشمن فکر کند یک گردان قوی سد راه آن‌ها است.

چند دقیقه بعد، شدت آتش دشمن کم شد و طولی نکشید که سکوت منطقه را دربر گرفت. تصمیم‌گیری به‌موقع سرتیپ فلاحی و تدبیر و فداکاری او باعث شکست و عقب‌نشینی دشمن شده بود. سرتیپ فلاحی با همان چندتا نیرو پیروز شده بود؛ پیروزی که شجاعت سرباز دیده‌بان، شهامت فرمانده خمپاره‌انداز و ازجان‌گذشتگی همان چند نیرویی که همراهشان بود، در آن نقش مهمی داشتند.

بر اساس زندگی شهید سرلشکر ولی‌الله فلاحی // ۴۷

سرتیپ ولی‌الله فلاحی هم برای قدردانی از آنها، به هر کدامشان به نحوی تشویقی داد.

سرتیپ فلاحی طی تمام مدتی که در جبهه بود و در هر عملیاتی که شرکت داشت، از تجربه‌های نظامی‌اش به نحو احسن استفاده کرد و توانست به یاری سایر نیروهایش و رزمندگان ایرانی پیروزی‌هایی را برای ملت ایران به ارمغان بیاورد.

شهریور ۱۳۶۰ بود که تک‌های محدود ولی‌مستمر نیروهای ایرانی در منطقه عملیاتی سوسنگرد، توانست تا حدودی توجه دشمن را از بقیه قسمت‌ها منحرف کند و بیشتر قوای خودش را در همان منطقه متمرکز نماید. به‌خاطر همین، شرایط خوبی برای نیروهای ایرانی به وجود آمده بود تا فرمان امام را عملی کنند؛ فرمانی مبنی بر شکستن حصر آبادان که باید با همکاری نیروهای مسلح انجام می‌شد.

با جلسه‌هایی که بین فرماندهان برگزار شده بود، مقدمات تهیه طرح عملیاتی ثامن‌الائمه<sup>(ع)</sup> و اجرای آن در مهرماه همان سال فراهم شد. این در حالی بود که لشکر ۳ زرهی عراق مأموریت داشت که مانع پیشروی نیروهای

ایرانی در شرق کارون شود و توانسته بود در آن منطقه استحکامات بسیار قوی مثل میدان‌های وسیع مین ایجاد کند و در اطراف مواضع خودش حصارهای به وجود آورد که رخنه کردن در آن برای نیروهای ایرانی خیلی سخت بود. اما ایران طبق دستور امام تصمیم گرفته بود به هر طریق آن حصر را بشکند.

دشمن از هر جهت آمادگی کامل برای مقابله با ایران را داشت و ایران هم می‌بایست این آمادگی را در خودش ایجاد می‌کرد. در تصمیم‌گیری‌ها بنا بر این شد که لشکر ۷۷ خراسان طرح عملیاتی را با در نظر گرفتن توان رزمی دشمن و امکانات پدافندی آن‌ها تهیه کند، چون مسئول اجرای عملیات بود. برای تکمیل استعداد رزمی هم، تیپ ۳ پیاده آن لشکر از منطقه غرب کشور فراخوانده شد تا همه یگان‌های سازمانی لشکر ۷۷ که ۹ گردان پیاده، ۲ گردان تانک، گردان‌های توپ‌خانه و مهندسی و ۱ گردان سوار زرهی را شامل می‌شد، به اتفاق عوامل پشتیبانی در عملیات شرکت کنند.

مسئولیت کلی تهیه طرح عملیاتی با سرهنگ



بر اساس زندگی شهید سرلشکر ولی الله فلاحی /// ۴۹

شهاب‌الدین جوادی بود که به اتفاق افسران اطلاعات و عملیات ستاد لشکر و راهنمایی‌های سرتیپ فلاحی، اقدامات مقدماتی طرح آماده شد. بعد از آماده شدن طرح عملیات و تمرکز نیروها در جبهه ماهشهر، لشکر ۷۷ در اول مهر ۱۳۶۰، قرارگاه تاکتیکی خود را از ماهشهر به شادگان منتقل کرد.

درست یک دقیقه بعد از نیمه‌شب، یعنی در آغاز روز ۵ مهرماه، تیپ‌های ۱، ۲ و ۳ حرکت خود را به سمت خط آغاز کردند. در تمام آن مدت، سرتیپ ولی‌الله فلاحی به صورت تمام‌وقت و بدون اینکه به خودش استراحت بدهد، در حال انجام وظیفه بود. نیروها مثل همیشه با دیدن او که یک نظامی خستگی‌ناپذیر و شجاع بود، روحیه می‌گرفتند و خودشان را آماده کرده بودند تا با تمام توان در مقابل تجاوز دشمن ایستادگی کنند.

آن عملیات طبق برنامه‌ریزی پیش رفت و تلاش‌های بی‌وقفه آن‌ها نتیجه‌ای موفقیت‌آمیز داشت؛ عملیات موفقیت‌آمیزی که باعث شد نیروهای دشمن از منطقه شرق رودخانه کارون، در حالی باعجله پا به فرار بگذارند که

قریب ۳۰۰۰ کشته و تعدادی اسیر جا گذاشته بودند. آبادان بالاخره از محاصره دشمن خارج شد و دیگر ارتش عراق در شرق کارون و آبادان هیچ گونه تهدیدی نبود.

در تمام مدت عملیات، سرتیپ ولی الله فلاحی در قرارگاه فرماندهی ماهشهر، عملیات را تحت نظر داشت. او دو شب متوالی بود که پلک روی هم نگذاشته بود و حتی گاهی در حین عملیات خودش را به وسط میدان جنگ رسانده بود.

فردای آن روز سرتیپ فلاحی به اتفاق فرمانده قرارگاه عملیاتی آبادان از مناطق آزادشده بازدید کرد. گاهی اشک در چشم هایش حلقه می بست؛ یاد شهدا می افتاد که به دست آوردن آن مناطق به قیمت جانشان تمام شده بود. هرچند شهادت را مرگ نمی دانست و به آن می بالید، اما گاهی دل‌تنگ یارانش می شد.

صبح روز هفتم مهرماه، بعد از حضور در قرارگاه عملیاتی لشکر ۷۷ خراسان در ماهشهر، از اسرای عراقی دیدن کرد و اسرای عراقی در مقابل سرتیپ فلاحی رژه رفتند. لحظه‌ای که سرتیپ فلاحی پشت تریبون قرار گرفت،

بر اساس زندگی شهید سرلشکر ولی الله فلاحی /// ۵۱

از رزمندگان لشکر ۷۷ خراسان قدردانی کرد و آن لشکر را لشکر ۷۷ پیروز ثامن الائمه خطاب کرد. در آن مراسم وزیر دفاع، سرهنگ نامجو، سرهنگ فکوری و سرتیپ ظهیرنژاد هم حضور داشتند.

سرتیپ ولی الله فلاحی به اتفاق همراهانش عملیات را به سرانجام رسانده بود و قصد داشت همان روز به تهران برگردد. بعد از مراسم، به اتفاق بقیه فرماندهانی که همراهش بودند، عازم اهواز شد. آنجا پس از صرف ناهار در قرارگاه لشکر ۹۲، آماده حرکت به سوی تهران شدند. غیر از سرتیپ ظهیرنژاد که از مسافرت با هواپیما انصراف داد، سرتیپ فلاحی و همراهانش به طرف فرودگاه اهواز حرکت کردند. هنگامی که به آنجا رسیدند، متوجه شدند هواپیمای آنها دچار نقص فنی شده است. سرتیپ فلاحی قصد داشت سریع تر خودش را به خدمت امام خمینی برساند و چگونگی عملیات را برای ایشان شرح دهد و بعد با همان هواپیما به زیارت امام رضا<sup>(ع)</sup> برود.

چاره‌ای برایشان نمانده بود، جز آنکه قید آن هواپیما را بزنند. به اتفاق بقیه فرماندهان از هواپیما پیاده می شد که

نگاهش به یک هواپیمای سی-۱۳۰ افتاد. سرش را به طرف  
بقیه چرخاند.

-اون هواپیما کجا می‌ره؟

یکی از همراهانش جواب داد:

-این هواپیما برای حمل پیکرهای شهدا و مجروحینه و  
قراره به طرف تهران پرواز کنه.

سرتیپ فلاحی سرش را به نشانه تأیید حرف‌های او  
تکان داد.

-پس با همین هواپیما می‌ریم. اتفاقاً بهتر هم شد، چون  
شهدای عملیات رو تا تهران مشایعت می‌کنیم.

سرتیپ فلاحی به اتفاق همراهان وارد هواپیما شد.  
دقایقی بعد هواپیما به پرواز درآمد. در فاصله حدود ۸۰  
مایلی تهران، خلبان هواپیما، سروان صولتی، طی تماسی از  
برج مهرآباد تقاضا کرد که ارتفاع پروازش را کم کند. با  
تقاضای او موافقت شد. خلبان ارتفاع را کم کرد تا اینکه در  
فاصله ۱۵ مایلی تهران دوباره تقاضای کاهش ارتفاع کرد  
که با آن موافقت شد. خلبان دوباره ارتفاع را کم کرد تا  
اینکه ارتفاع پرواز به ۸۵۰۰ پای رسید. اما چند لحظه بعد از

بر اساس زندگی شهید سرلشکر ولی‌الله فلاحی /// ۵۳

تماس با برج فرودگاه، ناگهان هر چهار موتور هواپیما از کار افتاد. هرچه تلاش کردند تا چرخ‌های آن را باز کنند، فایده نداشت و هواپیما مثل تکه سنگی به طرف زمین در حال سقوط بود.

هواپیما با شدت در حوالی تهران و در منطقه کهریزک به زمین اصابت کرد؛ درست از همان ناحیه‌ای که سرتیپ ولی‌الله فلاحی و فرماندهان همراهش در آنجا نشسته بودند. شدت ضربه‌ها به حدی زیاد بود که سرتیپ ولی‌الله فلاحی به اتفاق کلاهدوز، نامجوی و فکوری با پیکری سوخته در آتش به شهادت رسیدند.



## تازه‌های نشر انتشارات سوره سبز

- ۱- اطلس نبردهای ماندگار، چاپ پنجاهم، سرهنگ ستاد مجتبی جعفری
- ۲- هلی شات، خاطرات یک فیلم‌پرداز، چاپ ششم، ناصر بهرامی
- ۳- انگشت‌باد، مجموعه داستان‌های کوتاه، چاپ سوم، ایرج فلاح آهی‌دشتی، اثر برگزیده جشنواره داستان‌نویسی یوسف
- ۴- هولنیروز و حماسه بزرگ بدر، چاپ سوم، مرتضی سلطانی
- ۵- هولنیروز و حماسه بزرگ خیبر، چاپ دوم، مرتضی سلطانی
- ۶- زاینده رود تا کرخه، چاپ دوم، علی محمد ملکوتی‌خواه
- ۷- دسته خمپاره‌انداز، نجف‌علی فتح‌اللهی
- ۸- فریاد بی‌صدا، مجموعه داستان‌های کوتاه، معصومه رنجبر
- ۹- نازی اسطوره مقاومت، چاپ چهارم، معصومه رنجبر
- ۱۰- ققنوس بیستون، حماسه شهید سرلشکر خلیان یحیی شمشادبان، چاپ دوم، مهرداد رضایی‌فر
- ۱۱- ابومشاکل، خاطرات اسارت سروان آزاده سیدعادل موسوی، چاپ دوم، علی‌رضا پوربزرگ (وافی)
- ۱۲- شوراها و شهرداری‌ها از نگاه قاتون، چاپ دوم، بهزاد افشار و محمدمهدی بابایی
- ۱۳- نبردهای ماندگار به روایت آمار، سرهنگ ستاد مجتبی جعفری
- ۱۴- حدیث عشق، چاپ پنجم، مجتبی صالحی
- ۱۵- داستان اسماعیل، شرح حال شهید سرلشکر اسماعیل زارعیان، چاپ دوم، امیررضا مافی
- ۱۶- شریف شریف، شرح حال شهید سرلشکر شریف اشرف، امیررضا مافی
- ۱۷- کیمیای مجنون، شرح حال شهید سرلشکر حسن آقارب‌پرست، امیررضا مافی
- ۱۸- پدربزرگ، شرح حال شهید سرلشکر مسعود مفردنیایی، محمد بلداتی
- ۱۹- آسایشگاه شماره ۶، دکتر محمد حنیف، برنده جایزه شانزدهمین کتاب سال دفاع مقدس در سال ۱۳۹۳
- ۲۰- تلوف شیرین، براساس زندگی سرهنگ جالبزر ابراهیم مهران راد، محسن صلح‌نیل، اثر برگزیده چهارمین همایش لذیسه و قلم‌لرزش
- ۲۱- بی‌فلسفه می‌گویم، شرح حال شهید سرلشکر حسین ادیبان، فروغ رضانی
- ۲۲- گروه رزمی ۲۹۳، شرح حال شهید سرلشکر سیدعلی صفوی‌سپهی، احمد حسینی
- ۲۳- جاده‌های دور، شرح حال شهید سرلشکر حسن هلاوندنمیرزایی، محمود میری
- ۲۴- حماسه سرریز، مجموعه داستان‌های کوتاه، احمد حیلیری
- ۲۵- سینه سرخ، شرح حال شهید سرلشکر ابراهیم شهدادی، حسن شیردل
- ۲۶- فاتح رقایبه، شرح حال شهید سرلشکر سیدپرویز مدنی، احمد حسینی
- ۲۷- زنده به عشق، شرح حال شهید سرلشکر محمدجعفر نصرافهانی، قباد آذرآئین
- ۲۸- روایت یک مرد، شرح حال شهید سرلشکر ایرج نصرت‌زاد، امیررضا مافی
- ۲۹- یک عمر یلاری، شرح حال شهید سرلشکر بابایز بهودی، محمود نصر، برنده جایزه شانزدهمین کلب سال دفاع مقدس در سال ۱۳۹۳
- ۳۰- کمینگاه ۴۰۲، شرح حال شهید سرلشکر یعقوب احمدیگی، احمد حسینی
- ۳۱- جستجو، شرح حال شهید سرلشکر غیور اصلی، علی‌رضا پوربزرگ
- ۳۲- آشیانه گرگ‌ها، شرح حال شهید سرلشکر رسول عبادت، علی‌رضا پوربزرگ
- ۳۳- زمین گولاهی می‌دهد، شرح حال شهید سرلشکر ولی‌ا... گودرزی، کامران پارس‌نژاد
- ۳۴- پادگان ابوذر، علی‌رضا پوربزرگ

- ۳۵- یاد سرخ، چاپ دوم، نصر... نارویی
- ۳۶- آخرین نبرد، نبردهای سه هزار سال تاریخ گذشته ایران، مجتبی جعفری و علی غفوری
- ۳۷- حماسه‌های ماندگار هوانیروز در دفاع مقدس، چاپ چهارم، اردشیر کریمزاده و صفر پایخان
- ۳۸- چهره‌های ماندگار، کتاب اول، زندگی نامه شهید سرلشکر سیدعلی صفوی‌سهی، چاپ دهم، محسن صادق‌نیا
- ۳۹- چهره‌های ماندگار، کتاب دوم، امیر سرتیپ‌دوم ستاد سعید پورداراب، محسن صادق‌نیا
- ۴۰- چهره‌های ماندگار، کتاب سوم، امیر سرتیپ ستاد فرض... شاهین‌راد، محسن صادق‌نیا
- ۴۱- چهره‌های ماندگار، کتاب چهارم، امیر سرتیپ‌دوم ستاد مسعود بختیاری، محسن صادق‌نیا
- ۴۲- چهره‌های ماندگار، کتاب پنجم، امیر سرتیپ‌دوم ستاد احمد آرام، محسن صادق‌نیا
- ۴۳- چهره‌های ماندگار، کتاب ششم، امیر سرتیپ‌دوم ستاد عبدالحسین مفید، محسن صادق‌نیا
- ۴۴- چهره‌های ماندگار، کتاب هفتم، امیر سرتیپ‌دوم ستاد نصرت... معین‌وزیری، محسن صادق‌نیا
- ۴۵- چهره‌های ماندگار، کتاب هشتم، امیر سرتیپ‌دوم ستاد سیدعلی اکبر موسوی‌قوبیل، محسن صادق‌نیا
- ۴۶- چهره‌های ماندگار، کتاب نهم، امیر سرتیپ‌دوم ستاد فرهاد بهروزی، محسن صادق‌نیا
- ۴۷- چهره‌های ماندگار، کتاب دهم، امیر سرتیپ خلبان محمد انصاری، چاپ دوم، محسن صادق‌نیا
- ۴۸- گره نگاه، براساس خاطراتی از مرحوم سرتیپ‌دوم بیژن امیرشکاری، مجتبی جعفری
- ۴۹- انسان موفق از دیدگاه قرآن، بهروز زره‌ساز
- ۵۰- سکوت پرواز بی صدا، مصطفی طیبی
- ۵۱- اهل کاشانم، براساس زندگی شهید سرلشکر غلامرضا طرق، محمد باقعی
- ۵۲- هشتم تابگویم، رمضان روحی، برنده جایزه شانزدهمین کتاب سال دفاع مقدس در سال ۱۳۹۳
- ۵۳- شهزاد اسارت، دلستان‌های سرهنگ آزاده نظام‌الدین یزدان دوست، چاپ دوم، مجتبی جعفری
- ۵۴- ملزین، چاپ دوم، مژگان حضرتیان‌فام، برنده جایزه شانزدهمین کتاب سال دفاع مقدس در سال ۱۳۹۳
- ۵۵- انتظار شیرین، براساس زندگی شهید سرتیپ دکتر رحمان فروزنده، مژگان حضرتیان‌فام
- ۵۶- هزار و یک روز، براساس زندگی شهید سرلشکر ابوالفضل شبان، چاپ دوم، محمد باقعی
- ۵۷- جلوه جمال، معرفی شاهانان عرصه هنر، آذر زینی‌طابری
- ۵۸- سطرهای گنگ، براساس خاطرات امیر سرتیپ‌دوم مرتضی محمدی، چاپ دوم، امیررضا مافی
- ۵۹- با خطوط رد پای شما، مجموعه شعر، فروغ رضایی
- ۶۰- سرش دوست، براساس خاطرات خلبانان هوانیروز، محمدمبین شریفی
- ۶۱- فرشتگان آسمانی، بهرام مرادی
- ۶۲- نسیم رهایی، افسانه‌سادات میرحیسی، اثر برگزیده پنجمین همایش آلدیشه و قلم ارتش در سال ۱۳۹۴
- ۶۳- تنهاترین سرباز، براساس زندگی شهید سرلشکر امیر هوشنگ بروس، محمد باقعی
- ۶۴- یوسف گمگشته، براساس زندگی شهید سرلشکر محمداقبر روحی، چاپ دوم، حمید روحی و یوسف الهی
- ۶۵- چه قدر شبیه تو نیستیم، براساس زندگی شهید سرلشکر محمد وفایی، فروغ رضایی
- ۶۶- دلارام، نجمه پساوند
- ۶۷- نبرد با دشمن پنهان؛ درآملی بر مین، مین یابی و شاهانان عرصه پاکسازی، حمیدرضا بهزادی
- ۶۸- یکی از همین روزها، عقیده سلطان‌پور
- ۶۹- چریک پیر، براساس زندگی شهید سرلشکر حسن آبناسمان، فرمانده لشکر ۲۳ نیروهای مخصوص، چاپ سوم، مژگان حضرتیان‌فام
- ۷۰- مدیریت شهری و شهرداری نوین؛ محمدحسین زارع برجی، محملمهدی بابایی و بهزاد افشار
- ۷۱- انگلیسی در یک نگاه کوتاه، دکتر حمید توجه
- ۷۲- حصرشکنان، شاداب عسگری، برنده جایزه شانزدهمین کتاب سال دفاع مقدس در سال ۱۳۹۳
- ۷۳- آتاه براساس زندگی شهید سرلشکر پرویز خوش‌شرو، فرمانده گروه ۴۰۱ مخابرات ارتش، چاپ سوم، نجمه پساوند
- ۷۴- هفته براساس زندگی شهید سرلشکر مصطفی پژوهنده، چاپ دهم، محسن صادق‌نیا اثر برگزیده سال ۱۳۹۲ در حوزه دفاع مقدس
- ۷۵- فرمانده جوان، براساس زندگی شهید سرلشکر جمشید رایکا، فرمانده گردان شهادت لشکر ۶۴ پیاده ارومیه، حمید گله‌داری
- ۷۶- دیکته گوی برتر ۱، همراه با نرم افزار، شیرین صاحب‌نظر
- ۷۷- طیبیان نبرد، بهداشت و درمان نیروی زمینی در آینه فرماندهان، دکتر احمدرضا تاجیک
- ۷۸- بوستان کیستان و چیستان، ویژه معلمین و مربیان فرهنگی، چاپ چهارم، عبد... صالحی
- ۷۹- انسان موفق از دیدگاه حضرت علی(ع)، بهروز زره‌ساز
- ۸۰- هوانیروز؛ نگاهی به گذشته، حال و آینده، چاپ دوم، سرتیپ خلبان هوشنگ یاری



- ۸۱- روش بهتر زیستن، دکتر محمدرضا ایران‌نژاد
- ۸۲- نبرد آهنگران، براساس زندگی شهید ستوان یکم بهرام رحیمی، حمید گلهداری
- ۸۳- عسلی، براساس زندگی شهید سرتیپ دوم قنبر قنبرزاده و شهید سروان خلیان امیر هوشنگ قنبرزاده، مهدیه منطری
- ۸۴- صید و صیاد، داستان‌های کوتاه و خواندنی از شهید سپهبد علی صیاد شیرازی، محسن صادق‌نیا
- ۸۵- گردان شهادت، داستان‌های کوتاه و خواندنی از گردان‌های شهادت، حمید گلهداری
- ۸۶- خواب‌های دنباله‌دار، داستان‌های کوتاه و خواندنی از شهید سرباز یوسف حیدری، مجتبی حبیبی
- ۸۷- قُلُقُلک، قصه‌های خواندنی و واقعی از خانواده و همسران نیروها در جنگ عراق و ایران، ناهید نیکبین
- ۸۸- قیل از سپیدی، داستان‌های کوتاه و اعجاب‌انگیز از یک اعجوبه نظامی، ثریا مصورویگی
- ۸۹- آن دیگری، قصه‌های خواندنی و واقعی از گروه‌های پشتیبانی و تدارکات، مریم قاسمی
- ۹۰- مرخصی اجباری؛ قصه‌های خواندنی و واقعی از مین‌یابی، مهندسی و پاکسازی، فاطمه دانشور جلیل
- ۹۱- روزی از آن روزها، قصه‌های خواندنی و واقعی از دسته‌های خمپارمانند، سعید اسدی‌فر
- ۹۲- خط قرمز؛ داستان‌های کوتاه و خواندنی از گروه‌های امداد، بهداشت و درمان، زهرا پورقربان
- ۹۳- پرواز به سوی بی‌نهایت، محسن صادق‌نیا، اثر برگزیده جشنواره داستان‌نویسی یوسف
- ۹۴- باهی، مهندس محمدهدی منافی
- ۹۵- ایوب تا ثریا، ناگفته‌هایی از زندگی یک اسطوره، براساس خاطرات ثریا لورمیر، نجمه پساوند
- ۹۶- ۵۲۸، بازروایی خاطرات بمباران شیمیایی بیمارستان صحرایی ۵۲۸ سومر، امیر محمد عبس‌نژاد
- ۹۷- سال‌هاست که دیگر باران نمی‌بارد، شایان آبشاسان
- ۹۸- لجستیک و مدیریت زنجیره تأمین، مارتین کرسیتوفر، ترجمه دکتر علی‌رضا نادری
- ۹۹- عملیات مرصاد، تحقق وعده الهی، سرتیپ دوم ستاد سعید پورداراب
- ۱۰۰- اطلس پافاشی، جلد اول، امیران سرتیپ دوم (مصوری، پورداراب، بهروزی، کریمی و فرهمانزاده)
- ۱۰۱- مبانی سرمایه‌شناسی لیزری، تحلیل کوانتومی سرمایه‌شناسی لیزری، امیررضا لطف‌اللهی
- ۱۰۲- تپیدن‌ها، خاطرات ناخانی یکم تکاور دریایی علی‌رضا صالحی، امیررضا مافی
- ۱۰۳- ارمان پروازهای سیاه، براساس زندگی شهید دکتر احمد هجرتی، مجتبی حبیبی
- ۱۰۴- اتاق عمل، ناگفته‌هایی از زندگی شهید دکتر مصطفی رستم‌پور، حمید گلهداری
- ۱۰۵- پروان سپهری، راهبردی، اکسیری برای تحول کسب و کار در دنیای همگرای جهانی، بهارات واگلا، ترجمه دکتر علی‌رضا نادری
- ۱۰۶- روش‌شناسی و تکنیک‌های نگهداری و تعمیرات پیشرفته، لورنزو فائل، ترجمه دکتر علی‌رضا نادری
- ۱۰۷- صحرای خوین قرابوز، زندگی‌نامه داستانی شهید ستوان یکم غلامعلی مرادی بلوردی، سعید اسدی‌فر
- ۱۰۸- برمی‌گردم، فاطمه حیدری، اثر برگزیده جشنواره خوارزمی
- ۱۰۹- من زندام، ناگفته‌هایی از زندگی مرد نامیرای جنگ سرتیپ احمد دادین، چاپ پانزدهم، نجمه پساوند
- ۱۱۰- ایل ارتش ایران، ناگفته‌ها و ناشنیده‌های سرتیپ ناصر محمندی‌فر، فرمانده نیروی زمینی ارتش، چاپ دوم، محسن صادق‌نیا
- ۱۱۱- توانمندی‌های کشاورزی و توسعه روستاها، محمد غیجی
- ۱۱۲- آزادی فرد و قدرت دولت، تحلیلی بر اندیشه سیاسی معاصر تشیع، ولی... اسفندیار
- ۱۱۳- اطلس جلع نقش اداره بهداشت، امداد و درمان نیروی هوایی ارتش در دفاع مقدس، امیر نظامی و مجید محمندان سلحشور
- ۱۱۴- فرهنگ و مشارکت، بررسی تأثیر فرهنگ و جو سازمانی بر تصمیم‌گیری مشارکتی، محسن صادق‌نیا
- ۱۱۵- ساختن پس از تاختن، خاطرات شفاهی سرتیپ عبد... نجفی، فرمانده نیروی زمینی ارتش، حمید گلهداری
- ۱۱۶- امیر وفادار، روایتی از زندگی و خاطرات مرحوم سرلشکر قاسم‌علی ظهیرنژاد، رئیس ستاد مشترک ارتش، امیرمحمد عبس‌نژاد
- ۱۱۷- جلوه فرخنده، مجموعه اشعار، سیدهایب‌ت... نظری‌نژاد
- ۱۱۸- CPR، نکات کلیدی شیوه‌نامه‌های به‌روز شده احیای قلبی-ریوی، ترجمه دکتر زهرا فراسی، حلیمه زارع و آژده عبلی
- ۱۱۹- دیوان درویش‌الشعراء، مجموعه اشعار یزدان درویشی
- ۱۲۰- رزم‌نامه، مشتمل بر رزم‌نامه، بند نامه و سربازنامه، یزدان درویشی
- ۱۲۱- تقویم تاریخ دفاع مقدس، شش ماه پایداری، حوادث و رویدادهای سال ۱۳۵۹، پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس
- ۱۲۲- تقویم تاریخ دفاع مقدس، شور حماسه، حوادث و رویدادهای سال ۱۳۶۱، پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس
- ۱۲۳- تقویم تاریخ دفاع مقدس، ضربت سهمگین، حوادث و رویدادهای سال ۱۳۶۲، پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس
- ۱۲۴- تقویم تاریخ دفاع مقدس، نبرد بزرگ، حوادث و رویدادهای سال ۱۳۶۳، پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس
- ۱۲۵- تقویم تاریخ دفاع مقدس، نبردهای بی‌امان، حوادث و رویدادهای سال ۱۳۶۴، پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس

- ۱۲۶- تویم تلویخ دفاع مقدس، تلوم نرد، حوادث و رویدادهای سل ۱۳۶۵، پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس
- ۱۲۷- دلاوران بی سر، براساس زندگی سرتیپ دوم ستاد علی اکبر خوانساری نیا، مهرداد طاهری
- ۱۲۸- توپها با لوله‌های سرخ می‌غرند، براساس خاطرات سرهنگ ستاد علی محمد، کریم سعید شعبانلو
- ۱۲۹- تاریخ معاصر آذربایجان، تقی پاندشاهی- منش جمهوری، منوچهر امیرنظمی افشار و اسفندیار حاجیلو
- ۱۳۰- تاریخ معاصر آذربایجان، تلوان استقلال‌طلبی، حوادث و رویدادهای سل ۶۰- ۶۱- ۶۲، شهریار تقی پوران، امیر هاشم خلی و علی محمد
- ۱۳۱- تاریخ معاصر آذربایجان، صبر و ظفر، سیدعلی اکبر خوانساری نیا، منوچهر امیرنظمی افشار، علی اصغر عیلمی آیلنلو و اسفندیار حاجیلو
- ۱۳۲- سه فرشته سفیدپوش، فاطمه دانشور جلیل، ثریا منصورییگی و رقیه مهری
- ۱۳۳- آسمانی تراز عشق، براساس زندگی شهید سرلشکر خلبان سینصرا... آسیایی، فرماده پایگاه هواییروز مسجد سلیمان محمد علی
- ۱۳۴- ملل‌های چنلشاخصه و چنلهده در تحلیل تصمیمات تعمیر و نگهداری، دکتر فرهاد هادی نژاد، محسن صادقی نیا
- ۱۳۵- چند روایت درخشان از یک مرد، براساس زندگی شهید سرلشکر خلبان محسن درخشان، مهرداد رضایی فر
- ۱۳۶- عقابان پیر رو، تحلیل عملکرد پایگاه یکم رزمی هواییروز کرمانشاه در جنگ هشت ساله عراق علیه ایران، یوسفعلی قربانی
- ۱۳۷- قطره‌ای از دریا، مجموعه خاطرات سرهنگ خلبان ایرج میرزایی، بهرام مرادی
- ۱۳۸- شیر زیتان، براساس زندگی شهید ملافع حرم سرهنگ مجتبی ذوالفقارنسب، مهدی فصاحت
- ۱۳۹- کار بلد، مجموعه خاطرات سرهنگ خلبان حسین ناظوری، بهرام مرادی
- ۱۴۰- شاهین تیز پرواز، مجموعه خاطرات سرهنگ خلبان قاسم زندهرزومی، بهرام مرادی
- ۱۴۱- حاجت‌روا، زینب گودینی
- ۱۴۲- کاری می‌کنم که به من افتخار کنید، مجتبی حبیبی
- ۱۴۳- تکاور، ثریا منصورییگی
- ۱۴۴- سرباز مادرزاد، حمید گلهداری
- ۱۴۵- مأموریت مخصوص، محسن صادقی نیا
- ۱۴۶- بیر بلندی‌های جولان، فاطمه دانشور جلیل
- ۱۴۷- سفیر نامن، سمانه خاکبازان
- ۱۴۸- عصر عاشقی، پوریا ریوندی
- ۱۴۹- فی طریق الصالحین، مجتبی صالحی، جبهه هنرهای زیبا
- ۱۵۰- اتحاد جهانی تحت بیرق اخلاق و مهدویت، مجتبی صالحی، جبهه هنرهای زیبا
- ۱۵۱- جنگ پس از جنگ، از دوزخ مین تا بهشت برین، سینا دیلمقانی
- ۱۵۲- یاد یاران، خاطرات سربازان شهید دفاع مقدس، مجتبی صالحی
- ۱۵۳- مردان مرد، خاطرات امیران و فرماندهان شهید دفاع مقدس، مجتبی صالحی
- ۱۵۴- اصول ایمنی و پیشگیری در نیروهای مسلح، هوشنگ دودانگه و امید نژادمقدم
- ۱۵۵- مهندسی بصیرت، درامدی بر بصیرت مغز مهندسی فرهنگی، مجتبی صالحی
- ۱۵۶- زندگی پایدار، مجموعه درس آموخته‌ها و تجربیات زندگی، مجتبی صالحی
- ۱۵۷- مشور ایمنی و پیشگیری نیروهای مسلح، هوشنگ دودانگه
- ۱۵۸- رساله عملیه ایمنی و پیشگیری، هوشنگ دودانگه
- ۱۵۹- خودآموز شناخت، استفاده و نگهداری از آمولاس و تجهیزات امدادی، حمید امیدی، علی رشیدی باغی، مرتضی اتوری نیا
- ۱۶۰- غیورمرد دستناتن، براساس خاطراتی از مرحوم ستوان یکم حسین قاسمی مهر، حبیب... آهنگ
- ۱۶۱- شیر بیشه آسمان، گذری بر زندگی و خاطرات شهید سرلشکر خلبان علی اکبر قربان شیروزی، معصومه جهلانفر
- ۱۶۲- مواظظ المفآخر فی بیان المنبره، صیاد فآخر
- ۱۶۳- اساطیر شرق آسیا، رآچل استرم، ترجمه نرگس نظری
- ۱۶۴- فرش مالزی، موروکان کاریت، ترجمه نرگس نظری
- ۱۶۵- خلبان مشاور، مجموعه خاطرات سرتیپ دوم ستاد خلبان سیدمحمود آذین، بهرام مرادی
- ۱۶۶- شیر آسمان، مجموعه خاطرات سرتیپ دوم ستاد خلبان حسن عابدینی، بهرام مرادی
- ۱۶۷- خلافت و انگیزش، بررسی رابطه میان خلافت مدبران و انگیزه کارکنان، مجله‌ه سالاری
- ۱۶۸- اجابت خورشید، طرح‌های لیک یا امام خاتم‌های (منظله‌الهی)، چاپ دوم، سرتیپ دکتر کیومرث حیلری

- ۱۶۹- قيام جاويدان، علي محمد قاسمی سامانی، امیرحسین صدیقی موخر
- ۱۷۰- ترجمان اقتدار، الگوی راهبردی اقتدار دفاعی ج. ا. ل. دکتور بهروز دولتشاه
- ۱۷۱- مدیریت و فرماندهی از دیدگاه فرماندهی معظم کل قوا، فریدون عبدی
- ۱۷۲- تجارب کارکنان بهداشت و درمان در رزم، دکتر زهرا فارسی
- ۱۷۳- سیستم‌های اطلاعات مدیریت، دکتر علی اوجاچی و دکتر مهدی صمیمی
- ۱۷۴- نظام مدیریت دانش، گل شناس، غفاری و نصیری
- ۱۷۵- هفتم تیر در بیانات مقام معظم رهبری، گل شناس، مؤمنی و قاضی زاده
- ۱۷۶- تاریخ شفاهی مبارزه با جریان‌های ضدانقلاب، گل شناس، قاضی زاده و طالبی
- ۱۷۷- آمیزه بصیرت با قاطعیت، گل شناس، قاضی زاده و طالبی
- ۱۷۸- جهل مرکب، گل شناس، قاضی زاده و طالبی
- ۱۷۹- دادستان در جبهه‌ها، گل شناس، قاضی زاده و طالبی
- ۱۸۰- مجاهد فداکار، گل شناس، قاضی زاده و طالبی
- ۱۸۱- مجاهدین شیطان، گل شناس، قاضی زاده و طالبی
- ۱۸۲- مرد پولادین دادگستری، گل شناس، قاضی زاده و طالبی
- ۱۸۳- مردی که یک نفر نبود، گل شناس، قاضی زاده و طالبی
- ۱۸۴- رساله عملیه جامع و استنادلرد ایمنی، هوشنگ دودانگه
- ۱۸۵- اصول مصاحبه با سربازان؛ ویژه فرماندهان، زحمت‌کش، کشمیری و پرتوی
- ۱۸۶- مجموعه شعر پری، امیرحسین اسماعیل پور هریالچی (غریبه)
- ۱۸۷- نبردهای جاودان؛ عملیات ۱۱ ساله نیروی زمینی ارتش در دوران دفاع مقدس، پژوهشکده علوم و معارف دفاع مقدس
- ۱۸۸- خاطرات شیرین، شهرام فرزانه
- ۱۸۹- خاطرات شیرین ۲، شهرام فرزانه
- ۱۹۰- دونه میخواد فارسی بلونه، زهره نادب
- ۱۹۱- معرفی می‌کنم! ایران، همسایه‌ها همسایه‌ها، ایران، بابک نبی‌زاده
- ۱۹۲- ارتش، اقتدار و امنیت؛ رضا جهان‌فر
- ۱۹۳- داستان‌هایی از نماز، چاپ سوم، ابوالحسن جعفری
- ۱۹۴- ذبیح لریستان، زندگی نامه و خاطرات شهید سرلشکر خلبان غلامرضا چاغفروند؛ مهرداد رضایی فر
- ۱۹۵- شهید و حلدت، بر اساس زندگی شهید سرلشکر محمود امان‌اللهی؛ دکتر محسن صادق‌نیا
- ۱۹۶- ترجمه انگلیسی «من زنده‌ام»، امیرحسین اسماعیل پور
- ۱۹۷- ترجمه انگلیسی «ماموریت مخصوص»، صادق‌نیا و گائینی
- ۱۹۸- ترجمه انگلیسی «هفت»، صادق‌نیا و هدایتی فرد
- ۱۹۹- ترجمه انگلیسی «صید و صیاد»، صادق‌نیا و هدایتی فرد
- ۲۰۰- ترجمه انگلیسی «خواب‌های دنباله‌دار»، سارا السادات هاشمی
- ۲۰۱- ترجمه انگلیسی «امیر وفادار»، صادق‌نیا و هدایتی فرد
- ۲۰۲- ترجمه انگلیسی «پرواز به سوی بی‌نهایت»، صادق‌نیا و گائینی
- ۲۰۳- ترجمه انگلیسی «عصر عاشقی»، صادق‌نیا و گائینی
- ۲۰۴- ترجمه انگلیسی «تاوان شیرین»، صادق‌نیا و گائینی
- ۲۰۵- ترجمه انگلیسی «سه فرشته سفیدپوش»، صادق‌نیا و هدایتی فرد
- ۲۰۶- ترجمه انگلیسی «خط قرمز»، صادق‌نیا و گائینی
- ۲۰۷- ترجمه انگلیسی «قبل از سپیدی»، صادق‌نیا و هدایتی فرد
- ۲۰۸- ترجمه انگلیسی «گردان شهادت»، صادق‌نیا و هدایتی فرد
- ۲۰۹- ترجمه انگلیسی «قلقلک»، صادق‌نیا و گائینی
- ۲۱۰- ترجمه انگلیسی «کاری می‌کنم که به من افتخار کنید»، صادق‌نیا و گائینی
- ۲۱۱- ترجمه انگلیسی «سرباز مادرزاد»، صادق‌نیا و گائینی
- ۲۱۲- ترجمه انگلیسی «ببر بلندی‌های جولان»، صادق‌نیا و هدایتی فرد
- ۲۱۳- ترجمه انگلیسی «آن دیگری»، صادق‌نیا و گائینی
- ۲۱۴- ترجمه انگلیسی «مرخصی اجباری»، صادق‌نیا و هدایتی فرد
- ۲۱۵- ترجمه انگلیسی «تکاور»، صادق‌نیا و گائینی
- ۲۱۶- ترجمه انگلیسی «سفیر نامن»، صادق‌نیا و هدایتی فرد

- ۲۱۷- ترجمه انگلیسی «حاجت روا»، صادق‌نیا و گائینی
- ۲۱۸- ترجمه انگلیسی «کیمیای مجنون»، صادق‌نیا و گائینی
- ۲۱۹- ترجمه عربی «صید و صیاد»، صادق‌نیا و محمدرضا قادری
- ۲۲۰- ترجمه عربی «هفت»، میلاد فتاحی
- ۲۲۱- ترجمه عربی «شیر زیتان»، دکتر علی کواری
- ۲۲۲- ترجمه عربی «مأموریت مخصوص»، میلاد فتاحی
- ۲۲۳- ترجمه عربی «امیر وفادار»، میلاد فتاحی
- ۲۲۴- ترجمه عربی «شهید وحدت»، میلاد فتاحی
- ۲۲۵- ترجمه عربی «سفیر ناامن»، میلاد فتاحی
- ۲۲۶- کتاب صوتی «صید و صیاد»
- ۲۲۷- کتاب صوتی «عصر عاشقی»
- ۲۲۸- کتاب صوتی «هفت»
- ۲۲۹- کتاب صوتی «چریک پیر»
- ۲۳۰- کتاب صوتی «۵۲۸»
- ۲۳۱- کتاب صوتی «آتا»
- ۲۳۲- یاسین سجن، بر اساس خاطرات سرتیپ‌دوم آزاده حسین یاسینی؛ ثریا منصوربیگی
- ۲۳۳- در سایه جنگ، سرتیپ ستاد فرض‌الله شاهین‌راد
- ۲۳۴- صخره خاموش، زندگی‌نامه داستانی شهید ستوان‌یکم علی اکبر ایوب‌خانی؛ محسن صادق‌نیا
- ۲۳۵- تلاش شایسته، اصول و مبانی اسلامی و قرآنی طرح‌های لیبیک یا امام خاتمه‌ای در گام دوم انقلاب اسلامی، کمیل زارع
- ۲۳۶- پسر خورشید، بر اساس زندگی شهید مدافع حرم سرهنگ مرتضی زهرن، شهلا پناهی
- ۲۳۷- هشت صفر هشت، روایت گردان ۸۰۸ پیاده نیروی زمینی ارتش در دوران دفاع مقدس، سید حمید رهنما
- ۲۳۸- قمار عاشقانه، مجموعه اشعار حمیدرضا احمدی
- ۲۳۹- حماسه زندگی به روایت فرمانده زرهی، بر اساس خاطرات سرتیپ‌دوم ستاد محمد رضایی، دکتر امیرحسین فرشاد
- ۲۴۰- از بسیجی تا امیری، حجت‌الله قادری
- ۲۴۱- سرسخت‌تر از شیاکو، بر اساس زندگی شهید ستوان‌یکم وظیفه عبدالحمید انشایی، ثریا منصور بیگی
- ۲۴۲- روابط همکاری دفاعی امنیتی جمهوری اسلامی ایران با ترکمنستان، دکتر داود گلکاریان
- ۲۴۳- گشایش آشکار، شرحی بر عملیات فتح المبین، دکتر سورنا کیانی، دکتر محسن صادق‌نیا و دکتر رضا جهان‌فر
- ۲۴۴- لشکر ۱۱۰، روایت داستانی از زندگی ۱۱۰ شهید استان قم، ثریا منصور بیگی
- ۲۴۵- مجموعه قوانین و مقررات مالی جمهوری اسلامی ایران، حمیدرضا افشاری
- ۲۴۶- روزهای آخر مهر، بر اساس زندگی شهید سرلشکر حسن امیری، آذر ایرانی
- ۲۴۷- ترمرد، بر اساس زندگی شهید سرلشکر ولی‌الله فلاحی، دکتر عباس فلاح
- ۲۴۸- همان بند شکسته، بر اساس زندگی شهید سرلشکر یوسف کلاهدوز، دکتر محسن صادق‌نیا
- ۲۴۹- همچون آذرخش، بر اساس خاطرات سرتیپ‌دوم ستاد غضنفر آذرفر، ثریا منصور بیگی
- ۲۵۰- کوهی از درد پشت لب‌خندهایم، بر اساس خاطرات جانباز رسول بایرانی، دکتر عباس فلاح
- ۲۵۱- از جشن نور، بر اساس زندگی شهید محمدعلی رجایی، دکتر محسن صادق‌نیا
- ۲۵۲- در حسرت دیدار آخر، بر اساس زندگی شهید مدافع سلامت سرهنگ پزشکی اصغر عیسی‌آبادی، دکتر محسن صادق‌نیا
- ۲۵۳- پیشتان تیم آتش، بر اساس زندگی شهید سرلشکر خلبان احمد کشوری، ثریا منصور بیگی
- ۲۵۴- مالک آسمان، بر اساس زندگی شهید سپهبد علی صیاد شیرازی، دکتر محسن صادق‌نیا
- ۲۵۵- پرواز آخر، بر اساس زندگی شهید سرلشکر سیدموسی نامجوی، دکتر محسن صادق‌نیا
- ۲۵۶- رنج‌نامه، بر اساس زندگی شهید سپهبد سیدمحمدولی قرنی، اولین رئیس ستاد مشترک ارتش، دکتر محسن صادق‌نیا
- ۲۵۷- جنگ در دو جبهه، خاطرات کیومرث جهان‌آرا، محبوبه جان‌نثاری
- ۲۵۸- روش‌های تصمیم‌گیری چند شاخصه در مدیریت، دکتر فرهاد هادی‌نژاد